نقش صفویه در حکومت گورکانیان هند

غفاری فرد، عباسقلی

اگر چه روابط تاریخی میان صفویه و تیموریان‏ از دهه دوم قرن دهم هجری آغاز می‏شود اما به‏ روایتی سابقه آن به دوره امیر تیمور گورکان می‏رسد که تا پایان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی‏ (1105-1135 هـ.ق)و محمد شاه گورکانی‏ (جلوس بر تخت سلطنت،1131 هـ.ق)همچنان‏ ادامه یافت.به موجب روایت مذکور،امیر تیمور و خواجه علی پسر شیخ صدر الدین موسی پسر شیخ‏ صفی الدین اردبیلی سه بار با هم ملاقات کرده‏اند.

زمانی که امیر تیمور برای تصرف خراسان از رودخانه جیحون می‏گذشت تازیانه گرانبهایش در آب افتاد و تیمور آن را به فال بد گرفته قصد مراجعت‏ داشت که ناگاه خواجه علی در مقابل او ظاهر شد و تازیانه را از ته آب بیرون آورد و به تیمور داد.تیمور شگفت زده نام او را پرسید و شیخ جواب داد که‏ نامش سید علی است و تیمور در دزفول بار دیگر او را ملاقات خواهد کرد.تیمور پس از فتح خراسان‏ و عراق و فارس،بر سر پل دزفول مجددا او را ملاقات کرد و خواجه علی سه پاره آجر به تیمور زد،وی پاره آجر دیگری طلب نمود اما خواجه علی‏ پاسخ داد که،سه گوشه دنیا را به تو دادم،طمع‏ زیادی خوب نیست و محل ملاقات بعدی را در اردبیل تعیین کرد.پس از آنکه تیمور بر سلطان‏ با یزید اول عثمانی غلبه کرد و با اسیران آن ولایت‏ مراجعت می‏نمود،گزارش به اردبیل افتاد و در آنجا خواجه علی را به نزد خود خواند و پیاله‏ای زهر به‏ وی داد اما از کرامات شیخ زهر در او کارگر نشد و تیمور مرید و معتقد خواجه علی گشت و به تقاضای‏ او اسرای عثمانی را آزاد ساخت.این اسیران در کنار مزار گنجه بکول در اردبیل ساکن شدند و به‏ صوفیان روملو مشهور گشتند.(1)

روایت بالا در مورد اول،مسلما ساختگی است‏ و افسانه و خرافه‏ای بیش نیست،حتی منابع دوره‏ صفویه در مورد سوم نیز،یا از آن سخن نگفته‏اند و یا به طور ضمنی به رد آن پرداخته‏اند.مثلا اسکندر بیک می‏نویسد:

«اگر چه این روایت در کتب تاریخ و حالات‏ منظوم و منثور این سلسله به نظر احقر نرسیده اما از غایت شهرت و تواتر افواه و السنه به تحریر آن‏ پرداخت.»(2)

پس در مورد سوم نیز جای تردید وجود دارد. در ظفرنامه شرف الدین علی یزدی اشاره‏ای به‏ مسافرت تیمور به اردبیل در سر راه بازگشت از جنگ عثمانی‏ها دیده نمی‏شود.حبیب السیر در این باره ساکت است.به هر حال صفویه و تیموریان،این روایت را برای مقاصد خود مناسب‏ یافتند و به صورت نقطه عطفی در تاریخ دو سلسله‏ (به ویژه گورکانیان هند)درآمد.(3)صفویه،امیر تیمور را یکی از مریدان نیاکان خود می‏دانستند و تیموریان،جد خود را مؤسس قدرت روحانی‏ صفوی محسوب می‏نمودند.

به هر حال با تسلط قراقوینلوها بر آذربایجان و عراق و به دنبال آنها،با قبضه حکومت نواحی‏ مذکور از سوی امیر حسن بیگ آق قوینلو و نیز قتل‏ سلطان ابو سعید تیموری در جنگ با امیر نامبرده در سال 872 فرمانروایی تیموریان به طور قطعی به‏ خراسان و ماوراء النهر محدود شد و طبعا در این‏ مدت روابطی میان صفویان و تیموریان وجود نداشت تا آنکه جنگ مرو اتفاق افتاد.

پس از مرگ سلطان ابو سعید،اولاد او(سلطان‏ احمد؛سلطان محمود،و عمر شیخ)با یکدیگر به‏ مخالفت برخاستند تا سرانجام سلطان احمد و عمر شیخ در سال 899 هـ.ق و سلطان محمود در سال‏ 900 وفات یافتند و فرزندان آنها یعنی بابر پسر عمر شیخ و بایسنقر میرزا و سلطانعلی میرزا پسران‏ سلطان محمود،وارث این اختلافات شدند.(4)بابر مؤسس امپراتوری گورکانیان هند است.

ظهیر الدین محمد بابر

محمد بابر در 6 محرم 888 در فرغانه متولد شد و پس از وفات پدرش عمر شیخ،در اندجان‏ حکومت می‏کرد و بر سر حکومت سمرقند با سلطانعلی میرزا پسر عمش که بر تخت سلطنت آنجا جلوس کرده بود اختلاف داشت.شیبک خان‏ مؤسس سلسله اوزبکان نیز که در آن ایام به‏ کشور گشایی برخاسته بود،از اختلافات آنها سود جسته تصمیم به تصرف سمرقند گرفت و در سال‏ 905 عازم آن شهر شد.(5)

در آن هنگام خواجه یحیی نامی بر امور سمرقند تسلط یافته بود و سلطانعلی میرزا جز نامی از سلطنت نداشت.شیبک خان وقتی به سمرقند رسید و آن شهر را محاصره کرد دانست که تصرف‏ شهر با نیروی نظامی صهیونیست بنابراین به حیله‏ متوسل شد و نامه‏ای به سلطانعلی میرزا نوشته اعلام‏ کرد که از تسلط خواجه یحیی بر امور آگاهی دارد، بهتر آن است که سلطانعلی میرزا به نزد او رود و هر طور که می‏خواهد زندگی کند و در سلک فرزندان‏ شیبک خان درآید.از سوی دیگر به زهره بیگی آغا، مادر سلطانعلی میرزا نیز نامه‏ای فرستاد و او را به‏ مزاوجت خود وعده داد.(6)بانوی مذکور نیز به آن‏ پیشنهاد فریفته شده پسر خود سلطانعلی میرزا را بدون خبر خواجه یحیی با چند تن از خواص به نزد شیبک خان فرستاد و او پس از سه روز سلطانعلی‏ میرزا را در اوایل ربیع الاول 906 در کنار دریای‏ زر افشان به قتل رسانید.(7)

پس از این واقعه،خواجه ابو المکارم قاصدی‏ به دربار بابر در اندجان فرستاد و از او دعوت کرد که برای تصرف ممالک موروثی خود عازم سمرقند شود.(8)بابر بدان سوی لشکر کشید و به کمک سپاه‏ سمرقند بر اوزبکان غلبه یافت.شیبک خان که در بیرون شهر ارود زده بود پس از آگاهی از این امر دانست که کاری از پیش نخواهد برد و به جانب‏ ترکستان رفت،اما چون در سمرقند آذوقه بسیار کم‏ بود و سپاه اندجان نیز متفرق شده بودند بابر ناچار به سوی اندجان رفت و اوزبکان بار دیگر بر شهر مسلط شدند.(9)بابر در اندجان نیز نتوانست بماند و به سوی حصار شادمان گریخت.مدت شش ماه‏ در آنجا در محاصره اوزبکان بود تا اینکه شیبک خان‏ به او پیشنهاد کرد خانزاده خانم خواهر خود را به او دهد و خویشتن از محاصره بیرون رود.بابر ناچار از قبول این پیشنهاد شده و بدین ترتیب جان خود را نجات داد.(10)

شیبک خان،خانزاده خانم را به عقد ازدواج‏ خود درآورد و از او صاحب پسری شد به نام‏ خرمشاه سلطان که این پسر در سال 909 هجری‏ قمری درگذشت.پس از آن شیبک خان،خانزاده‏ خانم را طلاق داد و سید هادی اتائبی او را تزویج‏ کرد و این وضع ادامه داشت تا آن که جنگ مرو پیش‏ آمد.

بابر نیز مدتی سرگردان بود و سپس تا وقوع‏ جنگ مذکور در کابل به سر می‏برد.(11)

شاه اسماعیل پس از خاتمه دادن به عمر حکومت‏های محلی،حکومتی یک پارچه تشکیل‏ داده بود اما هنوز خراسان در تصرف اوزبکان بود. شیبک خان در 914 با وجودی که از قزاق‏ها شکست خورده بود(12)و در هرات به سر می‏برد، لشکری را به غارت کرمان فرستاد.شاه اسماعیل‏ نامه دوستانه‏ای به او نوشت و از در ملایمت درآمد اما شیبک خان پاسخ تندی داد و راهی به غیر از جنگ باقی نگذشت.شاه اسماعیل به جانب‏ خراسان حرکت کرد و شیبک خان به جانب مرو گریخت.در آخر شعبان سال 916 جنگی سخت‏ میان دو طرف درگرفت که به شکست اوزبکان و کشته شدن شیبک خان انجامید.شاه اسماعیل‏ خانزاده خانم را با احترام به نزد بابر فرستاد و خود عازم هرات شد.(13)

در این هنگام بابر،پسر عم خود خان میرزا (سلطان ویس)حاکم بدخشان را به نزد شاه‏ اسماعیل فرستاد و اظهار دولتخواهی کرد.شاه‏ اسماعیل موافقت نمود که بابر آنچه را از ممالک‏ ماوراء النهر تصرف کند از آن او باشد.اما در همان‏ ایام اوزبکان نیز درخواست صلح کردند و شاه‏ اسماعیل به تقاضای آنها پاسخ مثبت داد و پذیرفت‏ که رودخانه جیحون سر حد میان صفویه و اوزبکان‏ باشد.(14)

بابر از این پیشامد مأیوس نشد و در 917 خان‏ میرزا را درخشان به خود ملحق ساخته عازم حصار شادمان گشت.پس از جنگ سختی بر حکام آنجا غلبه کرد و بدین ترتیب حصار شادمان؛قندز؛ ختلان و بغلان را تصرف نمود.آنگاه کیفیت این‏ پیروزی را به اطلاع شاه اسماعیل رسانید و برای‏ فتح بقیه ماوراء النهر از او استمداد جست و اعلام‏ کرد که اگر:«یکی از امراء عظام با فوجی از نمازیان‏ عالی مقام به این مخلص ملحق گردند امید است‏ که علی اسرع الحال سایر ممالک ماوراء النهر مفتوح‏ گردد و در این ولایت خطبه و سکه به اسم و القاب‏ نواب کامیاب مزین گشته انهدام مبانی جهانبانی‏ سلاطین اوزبک به وقوع بپیوندد.»(15)

شاه اسماعیل به درخواست بابر پاسخ مثبت داد و احمد بیگ صوفی او غلی و شاهرخ بیگ افشار را با گروهی،به کمک بابر فرستاد.امیر نجم ثانی‏ (یار احمد خوزانی)وکیل شاه نیز به دنبال آنها ملازم‏ خود را گسیل داشت.این شخص که قلی جان بیگ‏ نامیده می‏شد در حوالی بخارا به اردوی بابر رسید. اوزبکان با شنیدن این خبر،سمرقند را ترک گفتند و عازم ترکستان و قلعه غجروان گشتند.بابر بی منازعه در سمرقند مستقر شد و به نام شاه‏ اسماعیل خطبه خواند و سکه زد.(16)

بابر پس از استقرار در سمرقند،فرستادگان‏ شاه اسماعیل را بازگردانید.قلی جان بیگ که بابر را نسبت به خود کم توجه پنداشته بود.بعد از مراجعت،در قم به حضور شاه اسماعیل رسید و اعلام کرد که با بر خیال سرکشی دارد.نجم ثانی‏ از شاه تقاضا کرد که او را به ماوراء النهر بفرستد تا اگر خلافی از بابر مشاهده شود به دفع آن قیام‏ نماید.(17)

از سوی دیگر پس از بازگشت امرای شاه‏ اسماعیل،اوزبکان به فرماندهی عبیدالله خان و محمد تیمور سلطان در اوایل 918 از غجدوان روی‏ به جانب ماوراء النهر نهادند.بابر با گروه کوچکی‏ از سمرقند متوجه دفع آنها شد ولی شکست خورد و به جانب حصار شادمان رفت.اوزبکان به دنبال‏ او روان گشتند و حصار شادمان را محاصره کردند اما چون بابر قلعه را مستحکم نموده و از بیرام بیگ‏ قرامانلو،بیگلر بیگی بلخ نیز استمداد کرده بود، ناچار به مراکز حکومت خود بازگشتند.(18)

امیر نجم در حوالی سمنان از وقایع مذکور باخبر شد و روی به جانب خراسان نهاد،آنگاه به‏ بابر پیغام فرستاد که به نزد او بیاید و خود از آب آمویه‏ گذشت.در معبر ترمز خبر آمدن بابر را دریافت‏ داشت و از او استقبال کرد و در تنگ جکجک آن دو به هم رسیدند.(19)

امیر نجم ثانی و بابر به قصد فتح ماوراء النهر حرکت کردند.ابتدا قلعه خزار را محاصره کردند اما مردم قلعه و آق فولاد سلطان حاکم آنجا تسلیم‏ شدند.پس از آن حاکم قلعه قرشی(نخشب)که‏ شیخم میرزا نام داشت،تصمیم به مقاومت گرفت. امیر نجم قلعه را فتح کرد و به فرمان او تمام اهالی‏ قلعه قتل عام شدند.پس از آن همراه سپاه خود به‏ سوی بخارا حرکت کرد و در دو فرسخی آنجا شنید که گروهی از اوزبکان روی به جانب بخارا دارند.(20)امیر نجم در همان جا توقف کرد و بیرام بیگ را مأمور دفع آنها ساخت.اوزبکان در غجدوان متحصن شدند.نجم ثانی به آن سوی‏ عزیمت کرد و به محاصره غجدوان پرداخت. رفته رفته آذوقه سپاه نجم رو به نقصان گذاشت،بابر و دیگران که به موقعیت آنجا آشنا بودند و به امیر نجم‏ توصیه کردند که دست از محاصره بردارد و در نواحی قرشی و خزار قشلاق کند تا بهار فرا رسد(21)اما امیر نجم به پیشنهاد آنها توجهی‏ نکرد.سرانجام روز سوم رمضان 918 گروهی‏ دیگر از اوزبکان به فرماندهی عبیدالله خان و جانی‏ بیگ سلطان به قصد کمک به محاصره شدگان از راه‏ رسیدند.جنگ سختی میان طرفین درگرفت و چون‏ اطرافیان امیر نجم از او ناراضی بودند؛از جمله دده‏ بیگ تالش،امیر غیاث الدین محمد، خواجه کمال الدین محمود ساغرچی و بابر از معرکه‏ جنگ گریختند و نجم ثانی به همراه عده زیادی از جمله بیرام بیگ قرامانی و میرزین العابدین‏ بیگ صفوی کشته شدند.(23)

بابر از غجدوان به کابل رفت و چون از فتح‏ ماوراء النهر ناامید شده بود تصمیم به تصرف ممالک‏ هند گرفت.وی قبلا نیز در سال‏های 910 و 913 به آن نواحی لشکر کشیده بود.بنابراین در سال‏های‏ 925؛930 و 932 نیز به ممالک هند حمله کرد و در سال اخیر موفق به فتح آن سرزمین شد.به گفته‏ بابر،در این هنگام سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن سلطان بهلول لودی افغانی بر آنجا حکومت‏ می‏کرد و در جنگ بانی پت از بابر شکست خورد.(24) سلطان ابراهیم در سال 923 بر تخت سلطنت‏ جلوس کرده بود،دولت خان که از امرای بزرگ او بود کس به نزد بابر فرستاده و او را به تصرف هند تشویق کرد.بدین ترتیب امپراتوری گورکانیان هند تأسیس شد.(25)

حاصل سخن آن که اوزبکان بر حیات تیموریان‏ در ماوراء النهر و خراسان خاتمه دادند اما به علت‏ درگیری با صفویه نتوانستند به کابل مرکز حکومت‏ بابر دست یابند.اگر سلسله صفویه،این حریف‏ قدرتمند اوزبکان ظهور نمی‏کرد و آنها را در آن‏ سوی جیحون متوقف نمی‏ساخت،بدون تردید اوزبکان،بابر را از کابل نیز بیرون می‏راندند و او هرگز فرصت حمله به هند را پیدا نمی‏کرد.

جنگ‏های خونین و مداوم میان دو سلسله،به‏ ویژه پیروزی بزرگ شاه اسماعیل در جنگ مرو (916 هـ.ق)،اوزبکان را سرآسیمه ساخت و از تهاجمات کشور گشایانه آنها جلوگیری کرد. در حالی که اوزبکان تمام تلاش خود را برای جنگ‏ با صفویه به کار گرفته بودند،بابر از غفلت آنها و از فرصت تاریخی پیش آمده سود جست و با آگاهی از ناتوانی خود در فتح ماوراء النهر،متوجه ممالک هند شد.بدین ترتیب می‏توان گفت که صفویه در ایجاد امپراتوری گورکانیان هند نقش مهمی ایفا کردند، زیرا بدون ظهور این سلسله و رویارویی آن با اوزبکان،بابر هرگز فرصت حمله به هند و تصرف‏ آن سرزمین را پیدا نمی‏کرد.

پی نوشت‏ 1-پیرزاده زاهدی؛شیخ حسین پسر شیخ ابدال، سلسلة النسب صفویه،انتشارات ایرانشهر،برلین، 1343 هـ.ق،صص 8-45.

2-منشی؛اسکندر بیگ،تاریخ عالم آرای عباسی،انتشارات‏ امیر کبیر،اسفند 1334،ص 12 3-جهت اطلاع از روابط صفویان و گورکانیان هند،رجوع‏ کنید به ریاض الاسلام،تاریخ روابط ایران و هند،ترجمه‏ محمد باقر آرام-عباسقلی غفاری فرد،مؤسسه انتشارات‏ امیر کبیر،تهران،1373 هـ.ش.

4-قزوینی؛یحیی بن عبد اللطیف،لب التواریخ،انتشارات‏ بنیاد و گویا،چاپ اول،مرداد ماه 1363،ص 332. 5-خواند امیر؛غیاث الدین بن همام الدین الحسینی،حبیب‏ السیر فی اخبار افراد بشر،انتشارات کتابفروشی خیام،چاپ‏ دوم،1353 هـ.ق،ج 4،صص 276 و 227. 6-جهانگشای خاقان؛مؤلف ناشناس،مقدمه و پیوست‏ها از الله دتا مضطر،مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد،1364 هـ.ش،ص 323.

7-راقم-میر سید شریف،تاریخ راقم،نسخه خطی 122 ب‏ ادبیات،کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،برگ 89.

8-قیچاق خان؛خواجم قلی بیگ بلخی،تاریخ‏ قیچاق خانی،نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، برگ 259

9-جهانگشای خاقان،ص 325 10-دو غلات؛میرزا محمد حیدر،تاریخ رشیدی،ترجمه‏ انگلیسی،لندن 1895،ص 196. 11-جهانگشای خاقان،صص 33-326 12-جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به خنجی؛فضل الله بن‏ روز بهان،مهمان نامه بخارا،به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،تهران 1341 هـ.ش. 13-تاریخ رشیدی(ترجمه انگلیسی)،ص 231؛ جهانگشای خاقان،صص 85-353؛غفاری کاشانی، قاضی احمد،تاریخ جهان آرا،کتابفروشی حافظ،فرودین‏ 1343،ص 273؛تاریخ راقم،برگ پ 231؛جنابدی؛ میرزا بیگ ابن الحسن الحسینی،روضة الصفویه،نسخه‏ عکس شماره 1218 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران،برگ‏ پ 96؛حبیب السیر،ج 4،ص 504

14-الحسینی القمی؛قاضی احمد بن شریف الدینی‏ الحسینی،خلاصة التواریخ تصحیح دکتر احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران،مهر 1359،صص 15-114 15-حبیب السیر،ج 4،صص 24-523 16-جهانگشای خاقان،ص 414.خواندن خطبه به نام شاه‏ اسماعیل و ضرب سکه به نام او مورد اختلاف است.مطالب‏ برخی از منابع در این مورد چنین است:«سکه را به اسامی‏ سامی ائمه اثنا عشر-علیهم صلوات الله الملک الاکبر-و القاب گرامی خاقان هفت کشور زیب و بها فزودند»(و اله‏ اصفهانی؛محمد یوسف،خلد برین،به کوشش میر هاشم‏ محدث،ناشر بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار،تهران، 1372،ص 210)؛مردم ماوراء النهر از جلوس بابر خوشحال شدند اما به واسطه پوشیدن لباس قزلباش از او متنفر گشتند(تاریخ قیچاق خانی،برگ 264)؛جهت اطلاع بیشتر و یک بررسی کامل در این باره رجوع کنید به تاریخ روابط ایران‏ و هند،ص 286).

17-جهانگشای خاقان،ص 415. 18-حبیب السیر،ج 4،525 19-جهانگشای خاقان،ص 420 20-ابن خواند میر؛امیر محمود،ایران در روزگار شاه‏ اسماعیل و شاه طهماسب صفوی،به کوشش غلامرضا طباطبائی،انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، چاپ اول،تهران 1370،ص 147 21-خواجه محمود ساغرچی به نجم ثانی گفت به غجدوان‏ نرود،زیرا صحرای آنجا اسب تاز نیست و نهروجوی بسیار دارد و اوزبکان عمدا به آنجا رفته‏اند(منشی؛بوداق، جواهر الاخبار،نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه‏ تهران،شماره 3517،برگ 293). 22-جهانگشای خاقان،ص 434. 23-مبارک؛شیخ ابوالفضل،اکبر نامه،جلد اول،به‏ کوشش غلامرضا طباطبائی مجد،مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی(پژوهشگاه)تهران،1372،صص 88- 140. 24-بابر؛ظهیر الدین محمد،با برنامه(یاتوزک بابری)،طبع‏ میرزا احمد ملک الکتاب،بمبئی،محرم 1308،ص 178 25-بدوانی؛عبد القادر بن ملوک شاه،منتخب التواریخ، تصحیح مولوی احمد علی،به اهتمام کبیر الدین احمد،چاپ‏ کالج پریس،کلکته،1868 م،ج 2،صص 31-326.